

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یادداشت:

ضمن ابراز خیر مقدم خدمت نویسنده آگاه و توانای کشور آقای (فرید)، از ارسال مطلب ایشان ابراز امتنان نموده
آرزو مندیم بتوانند به صورت دوامدار به همکاری های شان با ما ادامه دهند.
ما بدین نکته اعتقاد داریم که فضای ایجاد شده به وسیله انقیاد طلبان که گویا تمام روشنفکران کشور از اشغال،
ایجاد پایگاه های استعماری و قتل عام هموطنانش به وسیله امپریالیزم امریکا و شرکاء، حمایت می نمایند؛ بیش از
یک حباب که اولین تکان آب مرگش را به دنبال می آورد، ارزش و اهمیت نداشته و نمی تواند در مقابل امواج
خروشان و درهم کوبنده مبارزه ایستادگی نماید.
حال که این تکان را پورتال "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" در عرصه ملی و بین المللی به راه انداخته است،
پیوستن هر موج جدا مانده و پراکنده ای از دریای خروشان گذشته شکوهمند ما به این تکان، به علاوه آن که کف ها
و حباب های چرکین را از سر راه خود بر می دارد، سرعت مرگ گندابی را که چنین زالو هائی در آن رشد می
نماید نیز بیشتر خواهد ساخت.

شاد و پیروز باشید

اداره پورتال AA-AA

داوود (فرید)

۲۰۱۱/۲/۲۶

مخاطب این جانب کسی است که در سایت "گفتمانان"

مطلب زیر را منتشر کرده است .

آقای (ب . س .)

در زیر عنوان { «سخنی با (م . ب .) و (س . م . ه .)» } عنوان دومی { «سخنی با (ص . ا .)» }
جلب توجه می نماید که در بخشی از آن (ب . س) یا همان کسی که به (" انسان ") تغییر نام داده با انگشتان
هنرمندش، "مروارید" های زیرین را بر روی " تارنمای " آن سایت، پهلوی هم چیده است:

« ... تجربه تلخ افغانستان و پیش از افغانستان نشان داده است که قلمداد کردن و انواع شکنجه دادن و زندانی نمودن و کشتن تا بحال از افغانستان دست نبرداشته است .

همین حالا از افغانستان برای اعتراف گرفتن از متهم سویدیم امیتال و مشتقات اش را ننتها تزریق مینمایند ، بلکه توسط چای و نوشیدنی و خوردنی ها هم به فرد متهم می دهند و بعدن پیش رویش قلم و کاغذ میگذارند و میپرسند و جواب های خود را چنانچه مایل اند ، میخواهند دریافت دارند . اگر من در مورد استتطاق بنویسم ، مو های جانتان راست میگردد ... »

" ب.س . " نوشته :

" تجربه تلخ افغانستان و پیش از افغانستان نشان داده است ... " .

در این جمله به ظاهر ساده، اینجانب صدای یک مشت جنایتکاران را می شنود که فریاد می زنند:

"افغانستان یک نام دو صد ساله است قبل از این نام های دیگر هم داشته چرا به یکی از نام های تاریخی اش یاد نمی شود که به نام یک قوم مشخص نامگذاری شده ... " و از این قبیل سخنان خاینانه زیاد گفته اند و هم اکنون نیز می گویند .

خواننده باهوش و زیرک ! هرگاه به دنبال این ها راه بیافتی سر انجام خواهی دید که سر و سرحد شان می کشد به مرکز سازمان جاسوسی ایران در تهران و یا FSB در مسکو .

جناب " کاوشگر اناتومی فزیولوژی مغز انسان " چرا این طور افاده مطلب ننموده ای :

" تجربه تلخ تاریخ کشور باستانی ما از بدو شکل گیری نخستین دولتش ... " و یا "از زمانه های بسیار گذشته که اولین دولت در کشور ما افغانستان شکل گرفت ... " و یا " در طول تاریخ کشور ما ... " و یا " ... " ، اما تو عمداً چنین جمله ای را نوشته ای، تا در هنگامی که برای دیدار سفیر جنایتکار خامنه ای در کابل می روی، این سر تیم جاسوسان رژیم ضد بشری ملا های ایران در افغانستان ، به خاطر چنین جمله ای لب خند تشکر آمیزی را در سیمای ضد انسانی اش ظاهر ساخته، تحویل ات دهد و موجب نشاط و شادمانی و تشویق تو برای ستایش بیشتر از جاسوسان ایران زیر عبا و قبای علمای دین و تاجر و ... در افغانستان گردد . و تو اگر چنین جمله ای را نمی نوشتی در آنصورت قانونی ، این عنصر خود فروخته و از منظر اطلاعاتی چند سره ، و سایر بازماندگان احمد شاه مسعود (قهرمان دلخواه ...) از جمله قسیم فهیم این چنل ترین جنایتکار و رهن و جاسوس روس از تو در خانه های خلوت شان، چه در پنجشیر و چه در کابل، دیگر با گرمی پذیرائی نمی کردند { آخر " انسان " جان ! مگر این تو و ... نبودید که در محفلی (در المان) در حضور عده ای مهمانان افغان با حرارت از احمد شاه مسعود در برابر حملات دیگران، به دفاع برخاستید با پر روئی عجیبی این خاین به مردم و عامل روس را "قهرمان ملی" خواند و فرمود : " اگر مسعود قهرمان نمی بود ، طالبان افغانستان را جزء پاکستان ساخته بودند " .

همچنان زمانی که قدم رنجه کرده به "آرامگاه مسعود قهرمان" ، با پای های برهنه داخل شدی و آنرا جاروب نمودی همانطوری که گورهای چهارده قرنه سایر سرلشکر های متجاوز و فاسد، چپاولگر وزن باره عرب را در کابل و مزار جاروب می کردی و با زیارت پرستی و اسلام نمائی خلق خدا را فریب میدادی و پیر و جوان را تشویق به خانقاه رفتن و کسب فیض نمودن میکردی، برای مسؤلان گور آن جنایتکار وطن فروش نظر دادی که اگر بتوانی امداد گران فلان کشور را تشویق خواهی نمود، تا در باز سازی و نو سازی " زیارت آن جناب" و

اعمار یک خانقاه در جوار "مرقد مبارک شان" کمر همت ببندند. پس از همین سبب هم باید تاریخ دو صد ساله برای افغانستان بسازی. هزاران هزار پخسه تف بر آن شرف باختگانی که عامل از همپاشی ملیت ها و اقوام با هم برادر این سرزمین اند.

مگر پیش از افغانستان چه بوده...؟ این جمله خاینانه به روشنی تداعی کننده جر و بحث میان خالی، مثنی از خود فروشان و رهزنان متجاوز به خواهران و مادرانشان، یعنی "وحدتی"، "شورای نظاری" و امثال شان می باشد. چنین جمله ای، کرنشی است بسیار آشکار، در برابر این مزدوران وطن فروش.

خوب شاید تو پاس نمک شانرا که در پارٹی ها و مهمانی های پنجشیر و هوتل کابل و... و... خورده ای و با سوغات و تحفه های گران قیمت شان به لانه همیشگی ات در شهر نو (آنجا که مغز جوانان بی خبر را شست و شو می دهند و پته جای خود فروشان اپورتونیست از قماش چپ نما ها و چپ منحرف و فرصت طلبان و... میبانشد) برگشته ای؛ با چنین جمله هائی تلافی می نمائی. و در چنین حالتی، مردم هم حق دارند که بیت زیر را به یاد خاک بادک ات در میدان هوائی کابل، که بینندگان را باین وطنپرست نمائی سالیوسانه ات به خنده وا داشتی، زمزمه کنند:

هر کی نمکش خورد و وطنش بفروخت

"در مذهب زندان جهان ... بی از اوست"

و به ادامه چنین می نویسی: «... که قلمداد کردن و انواع شکنجه دادن و زندانی نمودن و کشتن تا بحال از افغانستان دست نبرداشته است.»

(ب. جان "دیوانه ...") که در پس پیری "انسان" شده ای، کمی با خود بیندیش، ببین مردم ما طی سالیان طولانی هزاران نوع خدعه و نیرنگ و دسیسه و توطئه و فریب را دیده و درد آنرا تا مغز استخوانشان حس کرده اند. و حالا هم عقاب شم سیاسی شان از آن بلندا و از آن اوج هائی که تو و امثال {همچنان پیر و مرشد کهن سالت که زمانی در قطعه بازی سیاسی وی با مردم، با ایما و اشاره، وی را از رخ دادن پر های صافش منصرف می نمودی و به تداوم چال دو قاته تشویقش می کردی تا حریفان وی را قمار بازچیره دست کشور بخوانند}، حتی در زیر آن بلندا نمی توانی جولان و طیران نمائی. اینرا همه به سادگی می فهمند که تو از مدتها پیش نمکدان مردم را شکستاده و به شبکه داوود خان پیوسته بودی و بعد ها که به سر زمین اروپا برای کار گویا "سیاسی" فرستاده شدی، آنگاه نمک خور دولت آن سرزمین نیز شدی. و در پی آن نمک خور ناتو و شرکاء شده از شکنجه کردن اسیران توسط جنایتکاران امریکائی در زندان های افغانستان با نوشتن "... تا بحال..."، بی شرمانه طفره می روی و با نوشتن " ... تزریق سویدیم امیتال و مشتقات اش... " شکنجه گران خارجی و مزدوران وطنی اش را تیرنه می کنی، که گویا آنها با همین یک بار سوزن زدن به متهم دیگر موجب ناراحتی وی نمی شوند و به سادگی اعتراف آنها را می گیرند. اگر اینطور است، پس به عکس های پایان نوشته نظر کن!





شکنجه گران امریکائی اندام جنسی زندانی را بریده اند

این جمله «اگر من در مورد استنطاق بنویسم، موهای جانتان راست می‌گردد» را به چه منظور نوشته‌ای، اگر اشتباه نکرده باشم، در یک نوشته‌ات به نام مستعار ("انسان") از اینکه زندانی شده‌ای تذکر داده‌ای. شاید هم منظورت زندان در دوره خلقی‌ها بوده باشد که این در نفس خود یک گزافه و بلوفه است. در آن وقت یکی از آشنایانم که در وزارت داخله خلقی‌های آدمخوار کاری داشت و سرگردان از این شعبه به آن شعبه در رفت و آمد بود، ترا در کدام شعبه آن وزارت دیده بود که با لباس صاحب منصبان پولیسی ملبس بودی. وی که ترا به حیث شعله‌ئی می‌شناخت از تو با تعجب پرسیده بود که "شما و این لباس صاحب منصبی" و تو در جواب آن شخص چنین گفته بودی:

"والله یک انقلابی با هر لباسی که لازم باشد در هر کجا می تانه که ظاهر شوه، ای خو تعجب نداره!" { این شخص که هیچ گاه کشورش را ترک نگفته و حالا در دکانش در کابل مواد مورد ضرورت مردم را می فروشد، شبی در خانه اش در حضور چند مهمان این موضوع را بیان کرد که این جانب هم در آنجا مهمان بودم }.

در آن زمان، یعنی در زمان خلقی های سفاک، اعضای کمیته مرکزی سازمانی که یک تن از اعضای نزدیک فامیل عضو مرکزی آن بود (سازمان اخگر) در یک روز گرفتار شدند. و تو مدتی بعد از گرفتاری و اعدام رفقایت (از عضویت تو در سازمان اخگر همه خبر دارند) در وزارت داخله خلقی ها با آن لباس نظامی دیده شده بودی. افشای این مأمور پولیس خلقی بودندت به روشنی میرساند که تو هم در گرفتاری آنان حصه گرفته ای. به احتمال قوی که مستنطق آنان نیز شده و اشکال شکنجه را بالای آن مبارزان تجربه کرده ای که حال از "استنطاق" و "موهای جان راست شدن" حرف می زنی. شماری از رفقای آن عضو شهید فامیل در کابل، که کدام کاری سیاسی نمی کنند، بعضی اوقات که با هم صحبت می نمایند، می گویند که رفقای ما از چند جهت مورد شناسائی و ضربه قرار گرفت (ب. دیوانه) هم در ضربه خوردن آنها نقشی داشته است { از بردن نام دو یا سه تن دیگر که اکنون در اروپا خودشان را به موش مردگی زده اند، و دوستان از آنها در آن مهمانی نام بردند، در این جا خود داری می نمایم }.

« در اینجا ما با یک انسان و هزار انسان سر و کار داریم که در افغانستان نیست و نابود شده است چه در زمان عبدالرحمن خان و یا حبیب الله خان و یا امان الله خان و یا نادر شاه و یا ظاهر شاه و داودشاه و تره کی شاه و ببرک شاه و نجیب شاه و دیگران و پیش از این همچنان امید وارم در آینده چنین نباشد. »

بین، (ب. جان دیوانه)! تو اگر به کار و کردارت هوشیار هستی توده های مردم هم، همگی مغز دارند، حتی کودکانشان نوعیت تار کاغذ پران ها را در آسمان خدا تشخیص داده می توانند. در جمله بالا گویا رندانه خلط جنایت کرده ای. شکنجه و کشتار هزاران انسان بیگناه و عدالت خواه و آزادیخواه را که عامل استعمار انگلیس یعنی عبدالرحمن خان جلاد و خاین به مردم و کشور مرتکب شده، با اعدام چند یا چندین و یا چند ده تن در زمان زنده یاد امان الله خان مرد نیکو نام تاریخ کشور (ارزیابی نقاط منفی و عملکرد های نادرستش باشد به جایش) به مقایسه گرفته ای. همچنان با زمان ظاهر شاه خاین و داوود خان میزان جنایت را همسان و هم وزن وانمود کرده ای! از بیان شکنجه و کشتار ده ها هزار انسان در زندان توسط مزدوران روس (تره کی و امین و سروری و...); همچنان از تذکار میزان کشتار های دسته جمعی ده ها هزار انسان دیگر در زندان های کارمل و نجیب تیر آمده خودت را به "کوچه حسن چپ" زده ای. و خاینانه تر از همه که از جنایات قهرمان مورد نظرت احمد شاه مسعود (در بسا نقاط کشور به خصوص در مناطق هزاره نشین کابل) و شورای نظار وابسته اش به روس، و وحدتی ها و سیافی ها و گلبدین ها و طالبان و دوستمی ها و... نام نبرده ای. و ملیون بار خاینانه تر و رذیلانه تر اینکه، کشتار های فردی و دسته جمعی توسط باداران امریکائی و ناتوئی ات را در طی ده سال تجاوز کاملاً نادیده گرفته ای، تا "اوباما" یت آزرده نشود.

در مورد شعبده بازی های سیاسی ات و خاک را به چشم مردم زدن هایت، باید نوشت. برایت اجازه داده نشود که اذهان برخی از بیخبران را با نگاشته های بی ربطه و مضحکت آشفته بسازی و خودت را گویا "سرباز آزادی" جا بزنی. تو در واقع سرت را که به پیشیزی نیرزد، از سال های سال پیش در برابر مسؤولان حکومت داوود فرو آورده بودی. همان ها ترا به سرزمین اروپا سوق دادند و برایت گفتند مسأله آمدنت به اروپا را شخصی جلوه بده ... به همین سبب قصه لباس پاره کردندت و با جان کاملاً برهنه (لج و لُق) به بام بلند خانه بالا شدندت سر زبان ها

افتاد و پسوند "دیوانه" را همسایه و پسران شوخ کوچه ها در پهلوی نامت اضافه نمودند و نامت را "نام نامی" ساختند، یعنی ("ب . دیوانه").

از باد کردن و مالیدن نمایشی خاک وطن بر سر و رویت (در میدان هوایی) چه سود که هیچگاهی نمی تواند داغ ننگ سر فرو آوردنت را (که در پیشانیت حک شده)، پاک نماید .

ای بریده از مردم، و لمیده در زیر سایه دشمنان وطن !

امید واریم مردم آزادیخواه ما، امپریالیزم جنایتکار امریکا و شرکایش را از کشور بیرون رانده به آزادی و بهروزی برسند ؛ آنگاه ؛ خوش خدمتی های تو ؛ کرنش های تو ، سرخم کردن های تو در برابر امپریالیزم متجاوز و اشغالگر از یکطرف ، رسوائی های تو ، خیانت های تو و نمک ناشناسی های تو در برابر مادر وطن در متن قصه های تو سبب سرگرمی شبهای طولانی و سرد زمستان مردم آزاده ما گردد .

ب . جان ! تو زنده بمانی، تا سخن " انسان " باقی بماند.